

## هیچ خدایی نیست! هیچ اربابی نیست!

تامس نیل

مترجم: پارسا طاهری

تمام عبارات پانویس و داخل [] از مترجم اند.



## مقدمه مترجم:

فیلسوفان بزرگ از مواضع سیاسی جناح‌های روزگار خود فراروی می‌کنند و اگر اندیشه‌شان از عمق و استواری جدی بهره‌مند باشد، مواضع سیاسی را بازتعریف می‌کنند و دیگران باید نسبت خود را با اندیشه‌های آن فیلسوف مشخص کنند، چه موافق او باشند، چه مخالف او باشند. مداخلات دلوز نیز در باب آنارشسیسم سیاسی از همین موارد است، اما اما همین مداخلات منشا بحث‌های فراوانی هم بوده اند.

تعداد کمی از فیلسوفان به اندازه ژیل دلوز تأثیرگذار و در عین حال به طور گسترده‌ای مورد سوء برداشت یوده اند. از بحث‌هایی که حول فلسفه‌ی او شکل گرفته - مثل هر فیلسوف دیگر - ارتباط بین اندیشه متافیزیکی و سیاسی اوست. در قلب این بحث، یک سؤال نهفته است: آیا دیدگاه آنارشسیستی دلوز از هستی - به اصطلاح «آنارشسیسم هستی‌شناختی» او - مستقیماً به یک موضع سیاسی ترجمه می‌شود؟ یا برعکس، آیا اندیشه او در برابر چنین کاربرد مستقیمی مقاومت می‌کند؟

کسانی که در جناح اول تفسیری هستند برای دفاع از موضع خود دلایلی می‌آورند مانند: خصومت دلوز با سازمان‌های سلسله‌مراتبی، تأکید او بر تکثر، آنتی‌هگلیانیسم سرسختانه او و برجسته شدن مفاهیمی مانند ریزوم، نومدیسم، قلمروزیایی و... در این فلسفه. با این حال، برخی نیز نسبت به ادغام ساده لوحانه‌ی این دو سطح از اندیشه هشدار داده‌اند و استدلال کرده‌اند که یک هستی‌شناسی آنارشیستیک لزوماً منجر به یک سیاست آنارشیستی منجر نمی‌شود. این مسئله جدال‌های تفسیری سرنوشت‌سازی را رقم زده است. برخی منتقدان مثل آلن بدیو و اسلاوی ژیژک این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا فلسفه او در نهایت به سیاست رادیکال خدمت می‌کند یا صرفاً در خدمت سیالیت سرمایه‌داری است؟ برخی از اندیشمندان نیز تفاسیری این‌چنین از فلسفه‌ی دارند اما برخلاف کسانی مانند ژيژک از این سیالیت محض استقبال می‌کنند.

در این مقاله، توماس نیل این سؤال را با فوریت تازه‌ای مطرح می‌کند. او استدلال می‌کند که ادغام آنارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی منجر به سوءبرداشتی شده است که خود امکانات سیاسی را که دلوز و گتاری به دنبال کشف آن بودند، تضعیف می‌کند. نیل با تمایز دقیق بین این دو، نشان می‌دهد که در حالی که فلسفه دلوز پایه و اساس ضروری برای سیاست آنارشیستی را فراهم می‌کند، آن را متعین نمی‌کند. از نظر او آنارشیسم سیاسی باید بر اساس نظریه‌ای از سازماندهی و استراتژی، نه صرفاً بر رد متافیزیکی سلسله‌مراتب، استوار باشد. نیل پاسخ منتقدان را بر اساس این تفسیر می‌دهد که آن‌ها آنارشیسم سیاسی وی را تقلیل به آنارشیسم هستی‌شناختی وی داده‌اند.

\*\*\*

## هیچ خدایی نیست! هیچ اربابی نیست!

تامس نیل

مترجم: پارسا طاهری

هدف این مقاله روشن‌سازی یکی از مهم‌ترین سوءتفاهم‌ها در مورد نظریه سیاسی دلوز و گواتاری است: تلفیق آنارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی آن‌ها. تز من این است که جوشاندن این دو نوع آنارشیسم هم نظریه و هم پراتیک آنارشیسم سیاسی را سست می‌کند. هیچ ارتباط ضروری بین آنارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی وجود ندارد. بنابراین، این مقاله سه کار انجام می‌دهد: (۱) تفاوت بین آنارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی و خطرات تلفیق آن‌ها را مدلل می‌سازد؛ (۲) ارتباط خاص آن‌ها را [با هم] نشان می‌دهد؛ و (۳) نیرو پراتیک و تحلیلی<sup>۱</sup> یک نظریه کاملاً سیاسی آنارشیستی مشتق از کار دلوز و گواتاری را نشان می‌دهد.

دلوز و گواتاری هستی را آشوبناک و فاقد منشأ [یا آرخه] توصیف می‌کنند. این آنارشیسم هستی‌شناختی آن‌ها است، «هیچ خدایی نیست!» آن‌ها همچنین می‌گویند که هدف سیاست انقلابی ایجاد یک سطح درونماندگاری است، در مقابل سطوح سلسله‌مراتبی بازنمایی (نمایندگی). این آنارشیسم سیاسی آن‌هاست، «هیچ اربابی نیست!» اما این دو یکسان نیستند. تقلیل آنارشیسم سیاسی به آنارشیسم هستی‌شناختی بدین معناست که بگوییم آنارشیسم معادل آشوب است - که اینطور نیست. اگر این را بگوییم، تکرار همان سوءتفاهمی است که منتقدان لیبرال از آن استفاده می‌کنند: سیاست بدون حکومت یعنی آشوب. علاوه بر این، به صرف این که دلوز و گواتاری می‌گویند هستی آشوبناک و فاقد بنیاد یا منشاء است، به معنای این نیست که یک پیامد سیاسی مشخصی، الزاماً از آن نتیجه‌گیری می‌شود. به عنوان مثال بسیاری از فیلسوفان، از دموکریتوس تا آلن بدیو، دارای هستی‌شناسی‌های آشوبناک [فاقد آرخه] بوده‌اند - اما این بدان معنا نیست که آنها آنارشیست هستند یا نظریه سیاسی‌شان آنارشیسم است. «هیچ خدایی نیست!»<sup>۵</sup> لزوماً به معنای «هیچ اربابی نیست!» نیست (کاپیتالیست‌های بی‌خدا هم داریم)؛ و «هیچ اربابی نیست!» لزوماً به معنای «هیچ خدایی نیست!» نیست (آنارشیست‌های مسیحی هم داریم). بنابراین، به منظور روشن‌سازی، این مقاله گزارشی مبین از تفاوت، رابطه و پیامدهای منحصر به فرد آنارشیسم هستی‌شناختی و آنارشیسم سیاسی موجود در فلسفه دلوز و گواتاری ارائه دهد.

### آنارشیسم هستی‌شناختی

آنارشیسم هستی‌شناختی موضعی فلسفی است که می‌گوید هیچ قانون مطلق، حاکم یا منشأ هستی وجود ندارد - از کلمه یونانی *anarchía, αναρχία*، به معنای «بدون حاکم» یا «بدون منشاء». این یک موضع هستی‌شناختی غیرمعمول است اما به هیچ وجه در تاریخ فلسفه منحصر به فرد نبوده است. هیچ پراتیک یا ایدئولوژی سیاسی خاصی لزوماً از این موضع پیروی نمی‌کند. نکته دقیقاً همین است. هستی‌ای که آنارشیست است از هیچ مسیر از پیش تعیین شده‌ی منطقی، قابل توسعه یا تکاملی پیروی نمی‌کند. لذا [می‌توان نتیجه گرفت]، هیچ صورت طبیعی، فراگیر یا ضروری سازماندهی سیاسی برای انسان وجود ندارد. بنابراین، آنارشیسم هستی‌شناختی یک شرط لازم اما ناکافی برای یک فلسفه کاملاً آنارشیستی است.

### شدن [یا سیوروت]

آنارشیسم هستی‌شناختی دلوز در تاریخ فلسفه متمایز است، اما نه صرفاً به این دلیل که هستی بدون خدا یا ذات است، بلکه به این دلیل که هستی خود شدن است. دلوز فیلسوف فرآیند و شدن به عالی‌ترین معناست. متاثر از هستی‌شناسان حرکت (لوکرتیوس، مارکس، برگسون) و همچنین فیلسوفان بزرگ نیروهای حیاتی (دونس اسکوتوس، اسپینوزا، نیچه، لایب‌نیتز، وایتهد و دیگران)، دلوز اولین کسی بود که این دو سنت را در یک هستی‌شناسی سنتتیک

و سیستماتیک گسترده از شدن، متحد کرد. به جای پدید آوردن یک هستی‌شناسی واحد که محدود شده به یک نام واحد برای هستی (فضا، ابدیت، نیرو، زمان، حرکت و غیره)، دلوز یک هستی‌شناسی دربرگیرنده و پلورالیستی را پدید آورد که در آن همه نام‌های عظیم الشان هستی به طور برابر یا مساوی و یکسان بر همان هستی گفته می‌شوند یا حمل می‌شوند] - اما فقط به شرط اینکه این هستی واحد اختصاراً به عنوان هستی شدنِ خالص یا فرآیند دیفرانسیل [تفاوت‌یابی] درک شود. بنابراین، هستی‌شناسی شدن یک تأیید ساده لوحانه و متناقض از همه هستی‌شناسی‌های دیگر نیست، بلکه یک تفسیر کامل از کل هستی‌شناسی به عنوان فرآیند، به عنوان شدن است. به این ترتیب، دلوز نظریه‌های فضا، اندیشه، نیرو، زمان، حرکت، ایستایی و ... را در حوزه‌های متعدد پدیدآورده و اعمال می‌کند.

این ضربه خلاص کننده<sup>۷</sup> باورنکردنی در پایان قرن بیستم، منجر به تلاش‌های مشتق‌شده<sup>۸</sup> متعددی شده است که دامنه‌ی کاربرد «شدن» را به حوزه‌های جدید گسترش می‌دهند. از میان این تلاش‌ها، آن دسته از دلوزین‌هایی مانند مایکل هارت، آنتونیو نگری، مانوئل دلاندا، برایان معصومی، ارین مینینگ، جین بنت، ویلیام کانلی، رزی برایدوتی و دیگران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند که تلاشی هماهنگ برای تأکید به شیوه‌های خاص بر «شدن» ماده و حرکت در فلسفه‌ی شدن داشته‌اند (هارت و نگری ۲۰۰۷؛ دلاندا ۲۰۱۶؛ معصومی ۲۰۰۷؛ مینینگ ۲۰۱۲؛ بنت ۲۰۱۰؛ کانلی ۲۰۱۱؛ برایدوتی ۲۰۱۱). حتی هستی‌شناسان ابژه‌گرا<sup>۹</sup> و واقع‌گرایان نظروزرز،<sup>۱۰</sup> مانند لوی برایانت (۲۰۱۴)، استیون شاپیرو (۲۰۱۴) و دیدیه دبس (۲۰۱۷) نیز به صراحت از وایتهد و دلوز برای نظریه‌پردازی فلسفه‌ی فرآیندی از اشیاء و چیزها، بهره برده‌اند. به طور خلاصه، هستی‌شناسی «شدن» به نقطه‌ی شروع بسیار ثمربخشی برای آنارشیسم‌های هستی‌شناختی نو<sup>۱۱</sup> متعددی در پایان [عصر] متافیزیک تبدیل شده است. بنابراین، سهم بزرگ دلوز در آنارشیسم هستی‌شناختی این بود که تقدم هستی‌شناختی «شدن» بر «بودن»، «و» (et) بر «است/هست» (est) و انسجام این سنت تاریخی فرعی را که از لوکرتیوس تا وایتهد امتداد می‌یابد، نشان داد. اما «شدن» برای دلوز، همانقدر که به معنای تفاوت، اندیشه و ایستایی است، به معنای پیوستار، ماده و حرکت نیز هست. «شدن» برای هر دو وجود دارد - از این رو، جداسازی و دوگانگی بین آنچه اکنون «ماتریالیسم جدید» و «واقع‌گرایی نظروزرز» نامیده می‌شود، اتفاق می‌افتد، که هر دو از رشته‌هایی مختلف در آثار دلوز بهره می‌برند. با این حال، این شکاف، گواه دشواری و شاید ناممکن بودن تأیید برابر هر دو «شدن» بدون افتادن به بام یکی یا دیگری است، یا در نهایت، همانطور که خود دلوز نیز این کار را می‌کند، معرفی یک «شدن ناب» سوم است که از همه آنها عبور/فرا می‌کند: نیرو. برای دلوز، همانطور که «نیروی ماده» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۹۵) و حرکت وجود دارد، «نیروی اندیشه» (دلوز ۱۹۹۴: ۱۳۸) و ایستایی نیز وجود دارد. همه چیز «می‌شود» زیرا همه چیز یک نیروی «شدن» است.

آنارشیسم هستی‌شناختی دلوز با نوعی دوگانگی/ابهام سیاسی نیز مواجه است. در حالی که بیشتر نظریه‌های سیاسی به صراحت از هستی‌شناسی‌های خود نشأت می‌گیرند - برای مثال، هستی‌شناسی طبیعت‌گرا و غایت‌انگاران‌های ارسطو به یک پولیس - دولت‌شهر - متشکل از مالکان مرد و یونانی‌زبان منجر می‌شود، یا دولت-ملت هگل نتیجه‌ی نهایی برترین خودآگاهی روح در تاریخ است - هستی‌شناسی دلوز به هیچ سیاست خاصی منجر نمی‌شود. «بودن» چیزی جز «شدن» ناب نیست. «تأیید تفاوت در وضعیت انقلاب دائمی [ *affirmer la Différence dans l'état de révolution permanente* ]»، همانطور که دلوز در تفاوت و تکرار (۵۳/۷۵) می‌گوید، ممکن است از خطرات آوانگاردیسم [نیروی سیاسی پیشتاز] و دولت حزبی فرار کند، اما خطر جدیدی را نیز به وجود می‌آورد: اینکه تأیید ناب تفاوت، در نهایت دوگانه/مبهم خواهد بود. بر این اساس، آنارشیسم هستی‌شناختی ممکن است فضایی جدید و غیربازنمایانه‌ای<sup>۲</sup> از آزادی فراهم کند، یا ممکن است حوزه‌ای<sup>۳</sup> «باز» گسیخته‌ای را برای گفتمان جدیدی از حقوق و اشغال نظامی توسط دولت فراهم کند، یا ممکن است صرفاً همدستی<sup>۴</sup> با فرآیندهای سرمایه‌داری را بازتولید کند. اسلاوی ژیژک، به ویژه، اغلب این دوگانگی/ابهام سرمایه‌دارانه را به سیاست‌های دلوز و گاتاری نسبت می‌دهد. برای مثال، او یک پیپی<sup>۵</sup> را تصور می‌کند که در حال خواندن آنتی ادیپ است و فریاد می‌زند: «بله، این همان روشی است که من تبلیغاتم را طراحی می‌کنم!» (ژیژک ۲۰۱۵: ۱۶۳) اما اینکه با آلن بدیو بگوییم که تأیید پتانسیل هستی‌شناختی برای دگرگونی به خودی خود، تأیید یک «رادیکالیسم صرفاً ایدئولوژیک» است که «ناگزیر به ضد خود تبدیل می‌شود: هنگامی که جشن‌های توده‌ای دموکراسی و گفتمان به پایان می‌رسند، [او] اوضاع جای خود را به احیای مدرنیستی نظم در میان کارگران و کارفرمایان می‌دهد»، اغراق در این مسئله خواهد بود (بدیو و بالمر ۱۹۷۶: ۸۳). بلکه، بسیار مناسب‌تر خواهد بود که همراه با پائولو ویرنو بگوییم که «[توده] شکلی از هستی است که می‌تواند هم این و هم آن را به وجود آورد: دوگانگی/ابهام» (ویرنو ۲۰۰۳: ۱۳۱). بر این اساس، تأیید این دوگانگی/ابهام به عنوان یک تعهد سیاسی، و «خوش‌بینی سیاسی-هستی‌شناختی و زنده‌انگاری بی‌پرده‌ای» که به گفته‌ی برونو بوستیلز در آثار هارت، نگری و دلوز فرض می‌کند، یک خطر ذاتی آنارشیسم هستی‌شناختی باقی می‌ماند (بوستیلز ۲۰۰۴: ۹۵). در حالی که قدرت صرفاً خلاقانه‌ی توده ممکن است شرط آزادی جهانی از امپراتوری باشد، شرط تولیدی برای خود امپراتوری نیز هست. بدون هیچ انسجام سیاسی روشنی برای سازماندهی یا ایجاد انگیزه برای هرگونه دگرگونی سیاسی خاص، آنارشیسم هستی‌شناختی از نظر سیاسی دوگانه/مبهم، گمانه‌زن<sup>۶</sup> و خودجوش است.

نشان دادن ماهیت نا-بنیادگرا یا بی‌اساس بودن «بودن/هستی»، و در نتیجه، سیاست، هیچ سهم بیشتری در سیاست ارائه نمی‌دهد تا پتانسیل خلاقانه‌ی میل. بوستیلز پیشنهاد می‌کند که «مداخله‌ی یک سوژه نمی‌تواند صرفاً در نشان دادن یا تشخیص ناتوانی آسیب‌زا، پوچی، یا تقابل پیرامونی که وضعیت در کل بر اساس آن ساختاربندی شده است، متشکل شود» (بوستیلز ۲۰۰۴: ۱۰۴). بلکه، همانطور که بدیو می‌گوید، «سازماندهی سیاسی برای اینکه

مداخله، به عنوان شرط‌بندی، از یک قطع تا یک وفاداری یک فرآیند را ایجاد کند، ضروری است. از این نظر، سازماندهی چیزی جز ثبات سیاست نیست» (بدیو ۱۹۸۵: ۱۲). و تا زمانی که دلوز و گاتاری، و کسانی که از کار آن‌ها الهام گرفته‌اند، مفاهیم توسعه‌یافته‌ای از ثبات سیاسی و سازماندهی ارائه ندهند که تأیید آن‌ها از آنارشیسم هستی‌شناختی را به مداخلات و توزیع‌های سیاسی خاص وارد کند، آن‌ها در نهایت، حداکثر، نسبت به عمل سیاست آنارشیستی دوگانه/مبهم باقی می‌مانند (نگاه کنید به نیل ۲۰۱۰، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳).

## آنارشیسم سیاسی

اهمیت سیاسی آنارشیسم هستی‌شناختی دلوز به تنهایی نسبتاً حداقل است: ماهیت هستی «شدن» است، بنابراین سیاست نیز «شدن» است. اما هیچ دستورِ هنجاری قوی برای «شدن» به چیزی خاص وجود ندارد. بیشترین چیزی که می‌توانیم از چنین هستی‌شناسی‌ای استخراج کنیم، همانطور که پل پاتون اغلب انجام داده است، تفسیر شبه یا رمزین-هنجاری<sup>۷</sup> و نیچه‌ای است مبنی بر اینکه «ما باید متفاوت از آنچه هستیم، بشویم» (پاتون ۲۰۰۶: ۱-۵). اما این همچنان گزینه‌های ما را نسبتاً باز و مبهم باقی می‌گذارد، زیرا راه‌های زیادی برای متفاوت شدن از آنچه هستیم وجود دارد. خوشبختانه، دلوز بُعدی قوی توصیفی و تاریخی در آثار خود دارد که به تشخیص چهار نوع سیاسی و نحوه‌ی عملکرد آنها کمک می‌کند. اینها ذات، مراحل تکاملی یا ایدئولوژی نیستند، بلکه توزیع‌ها یا آنچه آنها «سره‌بندی‌ها»<sup>۸</sup> یا الگوهای می‌نامند هستند که در طول تاریخ با یکدیگر ترکیب می‌شوند. از طریق تحلیل این سره‌بندی‌ها و ترکیبات آنها می‌توانیم بفهمیم که چگونه موقعیت‌های سیاسی کار می‌کنند و تلاش کنیم موقعیت‌های جدیدی ایجاد کنیم که لذت و قدرت جمعی ما را به حداکثر برسانند.

از نظر دلوز و گاتاری، چهار نوع اصلی از سره‌بندی‌ها وجود دارد: سرزمینی، دولتی، سرمایه‌دارانه و کوچ‌گر. از آنجایی که از نظر دلوز و گاتاری همه چیز یک سره‌بندی است، یک نوع سره‌بندی به این واقعیت اشاره نمی‌کند که انواع بیولوژیکی، ادبی، موسیقیایی و زبانی از سره‌بندی‌ها وجود دارند. اگرچه محتوای سره‌بندی‌ها بسیار ناهمگن است، چهار نوع اصلی یا روش آرایش وجود دارد که در آنها شرایط، عناصر و عوامل سره‌بندی‌های مختلف چیده می‌شوند. تحلیل این انواع مختلف سره‌بندی‌ها همان چیزی است که دلوز و گاتاری آن را سیاست سره‌بندی‌ها می‌نامند. بنابراین، همه سره‌بندی‌ها از این جهت سیاسی هستند که می‌توانند طبق طبقه‌بندی سیاسی سره‌بندی‌های دلوز و گاتاری طبقه‌بندی شوند. سیاست سره‌بندی‌ها دسته‌بندی تحلیلی گسترده‌تری نسبت به پدیده‌های «سیاسی» سنتی است که صرفاً به پدیده‌های سیاسی کلاسیک می‌پردازد: حقوق، انقلاب‌ها، دولت‌ها و غیره. در تعریف گسترده‌ی آنها از سیاست، همه چیز سیاسی است. آنها می‌گویند: «سیاست بر هستی مقدم است. عمل پس از استقرار اصطلاحات و روابط آنها نمی‌آید، بلکه فعالانه در ترسیم خطوط شرکت می‌کند؛ با همان خطرات و همان تغییراتی که استقرار با آن روبرو است، مواجه می‌شود» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۳). به این معنا، همه چیز سیاسی است زیرا هر سره‌بندی

باید عملاً چیده شود. این فقط «کاربرد» سرهم‌بندی نیست که عملی یا سیاسی است، بلکه خود ساختار سرهم‌بندی - نحوه آرایش یا چیدمان آن - نیز چنین است. آنارشیسم سیاسی دلوز و گاتاری در چارچوب این طبقه‌بندی سیاسی سرهم‌بندی‌ها تعریف می‌شود. به ویژه، نوع چهارم نوع «انقلابی‌تر» و «آنارشیستی‌تر» سرهم‌بندی است.

### سرهم‌بندی‌های سرزمینی

اولین نوع سرهم‌بندی، سرهم‌بندی سرزمینی است. سرهم‌بندی‌های سرزمینی به گونه‌ای ترتیب داده می‌شوند که عناصر عینی طبق یک کاربرد طبیعی یا مناسب کدگذاری می‌شوند. در مورد سرهم‌بندی‌های سرزمینی، ماهیت جهشی شرایط، عناصر و شخصیت‌ها به طور دلخواه طبق سرهم‌بندی‌ای از محدودیت‌های خاص محدود می‌شوند. برای مثال، دلوز و گاتاری اشاره می‌کنند که «خانه بر اساس اهداف تعیین‌شده‌ی اتاق‌هایش بخش‌بندی می‌شود؛ خیابان‌ها، بر اساس نظم شهر؛ کارخانه، بر اساس ماهیت کار و عملیات انجام‌شده در آن» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۸). بنابراین، سرهم‌بندی‌های سرزمینی جهان را به بخش‌های کدگذاری‌شده تقسیم می‌کنند. هر عنصر عینی جای مشخصی دارد و زندگی هر شخص برنامه‌ای مرتبط با جایگاهش در جهان دارد.

«به محض اینکه یک روند را تمام می‌کنیم، روند دیگری را شروع می‌کنیم، برای همیشه در حال روندسازی یا روندشده، در خانواده، در مدرسه، در ارتش، در محل کار. مدرسه به ما می‌گوید: «دیگر در خانه نیستی»؛ ارتش به ما می‌گوید: «دیگر در مدرسه نیستی.»» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۹)

گسترش این محدودیت‌ها سپس با گسترش تدریجی عناصر انضمامی تعریف می‌شود.

کدهای سرزمینی هنجارهای «طبیعی» زندگی را تعریف می‌کنند. آنها محدودیت‌ها و کاربرد از پیش داده‌شده، ذاتی و مناسب افراد و اشیاء را در یک سرهم‌بندی معین با توضیح چگونگی ارتباط جهان با گذشته، با یک ثبت حافظه بیان می‌کنند - اینگونه کارها انجام می‌شوند، اینگونه همیشه انجام شده‌اند. طبق آنتی ادیپ، این «زنجیره‌های با کیفیت متفاوت از کد متحرک و محدود» توسط سه عمل اساسی شکل می‌گیرند: (۱) «یک برش انتخابی» که به چیزی اجازه عبور و گردش می‌دهد؛ (۲) «یک برش جداسازی» که بخشی از آن گردش را مسدود می‌کند؛ و (۳) «توزیع مجدد باقیمانده» برای شروع یک زنجیره‌ی جدید از کد (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۴۷).

اولین ترکیب کدگذاری سرزمینی - ترکیب اتصال - تلاش می‌کند تا با ایجاد یک برش انتخابی از جریان‌های اساساً کدگذاری‌نشده، از هرج و مرج آنارشیسم هستی‌شناختی جلوگیری کند و به برخی از آنها اجازه عبور می‌دهد در حالی که برخی دیگر مسدود می‌شوند. این سرکوب اولیه جریان‌های کدگذاری‌ناپذیر دو کار انجام می‌دهد: با حذف برخی از جریان‌هایش، از یک دنیای کاملاً هرج و مرج جلوگیری می‌کند و دیگر جریان‌ها را برای کدگذاری به گردش و اتصال در می‌آورد. با مشخص کردن جدایی برخی از این جریان‌های کدگذاری‌نشده، ترکیب اتصالی قادر است آنها را به طور کیفی در یک هویت یا «ذخیره‌ی کدگذاری‌شده» سازماندهی کند. «قطب ورودی» انتخاب در اینجا یک خط

تباری را به دنبال یک نسب خانوادگی یا ارثی از ذخیره‌ی کدگذاری‌شده‌ی سلسله‌مراتبی آغاز می‌کند: کدهای خویشاوندی، کدهای پرستش، کدهای ارتباط، کدهای مبادله، کدهای مکان (مکان‌های پرستش، مکان‌هایی برای غذا خوردن، مکان‌هایی برای زباله و غیره). همه چیز کد مناسب خود را دارد: زمان مناسب، مکان مناسب و افراد مناسب برای انجام آن. دومین ترکیب کدگذاری سرزمینی - ترکیب جداکنشی یا «برش جداسازی» - نیز دو وظیفه را انجام می‌دهد: از طریق ممنوعیت‌های کد، تابوها، محدودیت‌ها و غیره، از اتصال برخی از این اتصالات به سرهم‌بندی جلوگیری می‌کند، به طوری که یک ذخیره‌ی محدود از کد می‌تواند در یک قلمرو با کیفیت متمایز گردش کند، و برای شروع یک زنجیره‌ی جدید از کد در ادامه، یک باقیمانده یا «انرژی باقیمانده» را جدا می‌کند. اینها مرزهای شهرها هستند؛ ممنوعیت‌های خویشاوندی؛ و مرزهای هویت‌های نژادی، قومی و جنسیتی. اینها محدودیت‌های تولید شده توسط ترکیب جداکنشی هستند. سومین ترکیب کدگذاری سرزمینی - ترکیب عطفی یا «توزیع مجدد باقیمانده» - با تولید یک پسماند، از ادغام همه کدها در یک ذخیره‌ی کیفی واحد جلوگیری می‌کند. اما همچنین با توزیع مجدد این مازاد از طریق اتحاد با خطوط جدید کد، یک خط جدید از کد را آغاز می‌کند. مکانیسم‌های مختلفی برای جلوگیری از ادغام کدها و توزیع مجدد کد مازاد از طریق اتحاد با سایر خطوط کد وجود دارد: شیوه‌های پاتلاچ (بخشیدن ثروت به منظور کسب اعتبار)، شیوه‌های مبارزه (حملات و سرقت‌های دوره‌گردی که تجمع را از بین می‌برند)، شیوه‌های جهیزیه (بخشیدن ثروت و ایجاد اتحاد با سایر خطوط خویشاوندی)، هدایا و هدایای متقابل و غیره.

به گفته‌ی دلوز و گاتاری، این سرزمین‌های کدگذاری‌شده «بافتی [tissue] از بخش‌بندی نسبتاً انعطاف‌پذیر تشکیل می‌دهند» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۸). روابط انتزاعی تغییر می‌کنند، اما فقط یک عنصر عینی در هر زمان، زیرا انتخاب، جدا و مجدداً در یک رابطه‌ی جدید توزیع می‌شود. بنابراین، سرهم‌بندی‌های سرزمینی مانند یک بازی خرپرک<sup>۱</sup> عمل می‌کنند. آنها محدودیت‌هایی را تعیین می‌کنند و با انجام این کار، یک محدودیت جدید برای عبور ایجاد می‌کنند و به همین ترتیب به صورت دوره‌گرد. هر بار که یک سرزمین محدود می‌شود، یک بیرون یا مازاد از طریق این فرآیند محدود کردن یا «جداسازی» تولید می‌شود. سپس این مازاد یا اعتبار به خط دیگری از طریق یک اتحاد توزیع می‌شود، جایی که دوباره مازاد تولید می‌کند و به همین ترتیب در یک عدم تعادل دائمی، ناکارآمدی خود را به یک عنصر اساسی از توانایی عملکرد خود تبدیل می‌کند. در سرهم‌بندی سرزمینی، عناصر عینی ممتاز و اولیه می‌شوند. تغییر به تدریج، یک نقطه‌ی عینی در هر زمان اتفاق می‌افتد.

### سرهم‌بندی‌های دولتی

نوع دوم سرهم‌بندی، سرهم‌بندی دولتی است. سرهم‌بندی‌های دولتی به گونه‌ای ترتیب داده می‌شوند که روابط شرطی‌کننده تلاش می‌کنند تا همه‌ی عناصر و عوامل عینی در سرهم‌بندی را متحد یا کلیت بخشند. به جای کد



مازادی که توسط سرهم‌بندی‌های سرزمینی تولید می‌شود و معمولاً با سایر عناصر عینی اتحاد برقرار می‌کند، مازاد کد ممکن است در عوض شروع به تشکیل یک انباشت کنترل‌نشده کند - کشاورزی، اجتماعی، علمی، هنری و غیره - که نیازمند حفظ یک بدن تخصصی است. سپس این بدن ویژه‌ی انباشت بر عناصر عینی واکنش نشان می‌دهد و آنها را حول یک نقطه‌ی مرکزی تعالی به تشدید می‌رساند. به گفته‌ی دلوز و گاتاری، سرهم‌بندی‌های دولتی

«نقاط را به گونه‌ای به هم مرتبط می‌کند که تشدید ایجاد شود... نقاط بسیار متنوع نظم، ویژگی‌های خاص جغرافیایی، قومی، زبانی، اخلاقی، اقتصادی و فناوری... عملکرد آن از طریق لایه‌بندی است؛ یعنی، یک ساختار عمودی و سلسله‌مراتبی شکل می‌دهد که خطوط افقی را در بُعدی عمقی در بر می‌گیرد. با حفظ عناصری مشخص، ناگزیر ارتباط آنها را با سایر عناصر قطع می‌کند و آنها را به عناصری خارجی بدل می‌سازد؛ این ارتباطات را محدود، کند یا کنترل می‌کند؛ اگر دولت مداری مختص به خود داشته باشد، این مدار، مداری داخلی و اساساً متکی بر تشدید است، حوزه‌ای از تکرار است که خود را از بخش‌های دیگر شبکه جدا می‌کند، حتی اگر برای این جداسازی، مجبور به اعمال کنترل‌های شدیدتری بر ارتباطاتش با آن بخش‌ها باشد.» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۴۳۳)

در سرهم‌بندی‌های دولتی، ماشین انتزاعی تلاش می‌کند تا خود را از روابط و شخصیت‌های عینی سرهم‌بندی جدا کند و به صورت سلسله‌مراتبی بالاتر از آنها قرار گیرد. آنچه دلوز و گاتاری «ابرکدگذاری دولتی» می‌نامند، بنابراین با انباشت متمرکز، تشدید اجباری نقاط متنوع نظم، «گستراندن [en étendant] یک فضای همگن قابل تقسیم که در همه جهات شیاردار شده است» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۲۳) و توسط مرکز عمودی و اضافی آن (در بالا) که تمام شعاع‌ها را اسکن می‌کند، مشخص می‌شود. دلوز و گاتاری سه نوع آرایش دولتی مختص فرآیند دولت‌شدگی را توصیف می‌کنند: دودویی، دایره‌ای و خطی. در حالی که بخش‌بندی‌های سرزمینی دودویی توسط دودویی‌های متعددی تعریف می‌شوند که همیشه توسط یک سوم (یک اتحاد بین این دو) تعیین می‌شوند، بخش‌بندی‌های دولتی دودویی خودکفا هستند و غلبه‌ی یک بخش بر بخش دیگر (سلسله‌مراتب) را تضمین می‌کنند. در حالی که بخش‌های سرزمینی دایره‌ای به معنای یک مرکز یکسان نیستند، بلکه به معنای تکثر مراکز هستند (گرد اما نه کاملاً دایره‌ای)، بخش‌های دولتی دایره‌ای تشدید از دایره‌های متحدالمرکز حول یک محور چرخش تشکیل می‌دهند که بر یک نقطه‌ی واحد انباشت همگرا می‌شوند. در حالی که بخش‌بندی سرزمینی خطی توسط «بخش‌های در حال پیشرفت»، هم‌ترازی‌ها اما بدون خط مستقیم و تشکل‌های ریخت‌شناختی انعطاف‌پذیر عمل می‌کند، بخش‌های دولتی خطی توسط بخش‌های همگن که به صورت هندسی حول یک بخش غالب که از طریق آن عبور می‌کنند سازماندهی شده‌اند، عمل می‌کنند: یک فضا یا فضایی نه یک مکان یا سرزمین. به گفته‌ی دلوز و گاتاری، انواع مختلفی از سرهم‌بندی‌های دولتی وجود دارد: علم دولتی [آمار]؛ هنر دولتی، زبان‌شناسی دولتی (چامسکی) و غیره.

## سرمه‌بندی‌های سرمایه‌دارانه

نوع سوم سرهم‌بندی، سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه است. سرهم‌بندی‌های سرمایه‌دارانه به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که شرایط، عناصر و کارگزاران سرهم‌بندی از روابط و رمزگان کیفی خود تهی می‌شوند تا به عنوان مقادیر انتزاعی، گسترده‌تر به گردش درآیند. در سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه، دیگر نه عناصر عینی هستند که فرآیند تغییر بسیار پیشرونده را هدایت می‌کنند (همانطور که در سرهم‌بندی سرزمینی)، و نه ماشین انتزاعی است که کنترل بر عناصر عینی را متمرکز می‌کند (همانطور که در سرهم‌بندی دولتی)، بلکه عامل یا شخصیتی است که از سرهم‌بندی جدا می‌شود و تلاش می‌کند عناصر عینی فاقد کیفیت را به روابط صرفاً کمی وادار کند. دلوز و گاتاری سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه را با فرآیندهای «اصل‌گذاری» آن تعریف می‌کنند. به گفته آنها، یک اصل دقیقاً همین نقطه مستقل یا جدا شده است که عناصر فاقد کیفیت را به روابط کمی همولوگ وادار می‌کند (دلوز و گاتاری ۱۹۹۶: ۱۳۸-۱۳۷). بنابراین، در حالی که رمزگان، کیفیت عناصر (انواع مکان‌ها، انواع کالاها، انواع فعالیت‌ها) را تعیین می‌کنند و روابط غیرمستقیم (ائتلاف) بین این رمزگان ناهمسنج، کیفی، متحرک و محدود را برقرار می‌کنند، و ابررمزگان دولتی این عناصر را از طریق نیروهای فرااقتصادی تسخیر و بازرمزگذاری می‌کنند، اصول سرمایه‌دارانه یک هم‌ارزی کلی کاملاً اقتصادی بین عناصر کاملاً فاقد کیفیت (رمزگشایی شده) ایجاد می‌کنند. با این حال، دلوز و گاتاری اشاره می‌کنند که اصل‌گذاری اختراع سرمایه‌داری نیست، زیرا با خود سرمایه‌داری یکسان است. سرمایه‌داری فرزند یا نتیجه‌ای است که صرفاً تنظیم اصل‌گذاری را تضمین می‌کند. «بر پیشرفت به سوی اشباع اصل‌گذاری و گسترش متناظر محدودیت‌ها نظارت یا آن را هدایت می‌کند» (دلوز و گاتاری ۲۰۰۳: ۲۵۳-۲۵۲). اصول سرمایه‌دارانه، بازنمایی‌های متناهی قابل شمارش از سرهم‌بندی‌های تهی شده از کیفیت‌هایشان ایجاد می‌کنند. هر کدام مستقل از دیگری، آنها جمع، تفریق و ضرب می‌شوند تا بازارهای کمابیش اشباع شده برای تولید ثروت را تشکیل دهند.

در حالی که سرهم‌بندی‌های سرزمینی قطعات واجد کیفیت کار را مطابق با مقدار مشخصی از کار انتزاعی (فعالیت لازم برای ایجاد یک مصنوع معین) ترتیب می‌دهند، و سرهم‌بندی‌های دولتی معادل عمومی ارزش را معرفی می‌کنند که به طور رسمی «ابژه‌های جزئی» (کالاها و خدمات) را که ارزش ابررمزگذاری شده آنها توسط تصمیمات غیرسرمایه‌دارانه (امپراتوری یا حقوقی) تعیین می‌شود، متحد می‌کند، آنها مبادله را به میزانی که سرمایه‌داری انجام می‌دهد، رمزگشایی یا بی‌کیفیت نمی‌کنند. سرمایه‌داری فراتر می‌رود. از یک سو، روابط کیفی را از طریق خصوصی‌سازی همه جنبه‌های زندگی اجتماعی، تجارت آزاد، تبلیغات، آزادسازی کار و سرمایه و امپریالیسم رمزگشایی می‌کند. از سوی دیگر، آنها را به عنوان «تولیدات برای بازار» اصل‌گذاری می‌کند. بنابراین این سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه نسخه خاصی از رابطه درون‌ماندگار بین سه جنبه سرهم‌بندی را حفظ می‌کند، اما به جای برخورد با آنها به عنوان تکنیکی‌ها یا تفاوت‌های کیفی، با همه آنها به عنوان مقادیر قابل مبادله جهانی برخورد می‌کند.

## سره‌مبندی‌های کوچ‌گر

نوع چهارم سره‌مبندی، چیزی است که آنها آن را سره‌مبندی «کوچ‌گر» می‌نامند. این انقلابی‌ترین و آنا‌رشیستی‌ترین نوع توزیع اجتماعی است. سره‌مبندی‌های کوچ‌گر به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که شرایط، عناصر و کارگزاران سره‌مبندی قادر به تغییر و ورود به ترکیب‌های جدید بدون محدودیت خودسرانه یا کاربردها و معانی «طبیعی» یا «سلسله‌مراتبی» باشند. دلوز و گاتاری این نوع سره‌مبندی را «کوچ‌گر» می‌نامند زیرا توسط مردمان کوچ‌گر تاریخی بدون ارباب اختراع شد که حرکت آنها به سوی یک پایان نهایی (یک سرزمین یا دولت ایستا) هدایت نمی‌شد، بلکه به عنوان نوعی «مسیر» عمل می‌کرد.

دلوز و گاتاری مشاهده می‌کنند که برای کوچ‌گر،

هر نقطه یک ایستگاه میانی است و فقط به عنوان یک ایستگاه میانی وجود دارد. یک مسیر همیشه بین دو نقطه است، اما «میان» تمام انسجام را به خود گرفته و هم از استقلال و هم از جهت خاص خود برخوردار است. زندگی کوچ‌گر، میان‌پرده است. حتی عناصر سکونت او بر اساس مسیری تصور می‌شوند که دائماً آنها را به حرکت در می‌آورد. (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۳۸۰)

در مقابل سره‌مبندی سرمایه‌دارانه که دگرگونی درون‌ماندگار نامحدود را به شرط کمی‌سازی جهانی ممکن می‌سازد، سره‌مبندی کوچ‌گر، دگرگونی و گسترش کیفی واقعاً نامحدود سره‌مبندی را ممکن می‌سازد. بدون انتزاع و سلطه هیچ بخشی از سره‌مبندی، تغییری واقعاً متقابل رخ می‌دهد. بنابراین، سره‌مبندی کوچ‌گر صرفاً هرج و مرج ناهمگونی یا تفاوت کیفی را تأیید نمی‌کند. بلکه یک آرایش مشارکتی می‌سازد که در آن همه عناصر سره‌مبندی وارد یک حلقه بازخورد باز می‌شوند که در آن شرایط، عناصر و عوامل همگی به طور مساوی در فرآیند دگرگونی شرکت می‌کنند. در همه انواع زمینه‌ها - علم، هنر، سیاست و غیره - سره‌مبندی‌های کوچ‌گر، آنهایی هستند که چیزی جدید یا انقلابی برای زمان خود خلق می‌کنند. سره‌مبندی کوچ‌گر از این نظر آنا‌رشیستی است که به جای اعمال راه‌حل‌ها برای مسائل از پیش داده شده، مانند چگونگی اطمینان از اینکه همه به طور منصفانه در یک دولت از پیش فرض شده نمایندگی می‌شوند، یا صرفاً تأیید اینکه «مسائل دیگر از نظر هستی‌شناختی ممکن هستند»، مسائل خاص مستقیماً توسط کسانی که آنها را اجرا می‌کنند و تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند، دگرگون می‌شوند. «وقتی مردم می‌خواهند مسائل خود را خودشان فرمول‌بندی کنند و حداقل شرایط خاصی را که تحت آن می‌توانند یک راه‌حل کلی‌تر دریافت کنند، تعیین کنند» (دلوز و گاتاری ۱۹۸۷: ۴۷۱-۴۷۰)، یک سره‌مبندی کوچ‌گر وجود دارد: یک مشارکت مستقیم بدون نمایندگی یا واسطه‌گری. بنابراین این نوع مشارکت و خودگردانی، یک جایگزین سیاسی کاملاً ناسازگار با سلسله‌مراتب سرزمینی مبتنی بر معانی ذاتی، سلسله‌مراتب دولتی مبتنی بر فرمان متمرکز و سلسله‌مراتب سرمایه‌دارانه مبتنی بر مقادیر عام مبادله شده جهانی ارائه می‌دهد.

اگرچه دلوز و گاتاری هرگز نمی‌گویند «این سرهم‌بندی بهترین است و بقیه بد هستند»، به طور ضمنی یا شبه‌هنجاری واضح است که برای آنها سرهم‌بندی کوچک‌تر بر بقیه ترجیح دارد زیرا حداکثر شمول سیاسی، مشارکت و لذت تحت کنترل جمعی را با کمترین میزان طرد، استثمار و سلسله مراتب فراهم می‌کند. باز هم، این چهار نوع سرهم‌بندی هرگز خالص نیستند. همه سرهم‌بندی‌ها از ترکیبی از این چهار نوع به درجات مختلف تشکیل شده‌اند. برای درک چگونگی عملکرد یک سرهم‌بندی سیاسی، باید بتوانیم گرایش‌ها و انواع سیاسی مختلف آن را ترسیم کنیم. با این حال، این توپولوژی هنوز برای اندیشیدن به رابطه بین آنارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی، یا وظیفه دگرگونی انقلابی کافی نیست.

## انقلاب

پس ارتباط بین آنارشیسم هستی‌شناختی شدن دلوز و آنارشیسم سیاسی کوچک‌تر چیست؟ به طور خلاصه، از آنجا که هستی، شدن است، هستی سیاسی لزوماً در یک الگوی جهانی، تکاملی یا هنجاری ثابت نمی‌شود، بلکه برای چالش مداوم باز است - و باید تا حد امکان تغییر کند و اشکال جدیدی از لذت جمعی ایجاد کند. این رد مستقیم تفاسیر جبرگرایانه دولنداری، سرمایه‌داری، لیبرالیسم و مارکسیسم است. با این حال، تأیید تغییر، تفاوت و لذت جمعی، هنوز برای ذهن اکثر مردم یک مقوله نسبتاً مبهم است و چیزی است که ممکن است همیشه در نوع چهارم سرهم‌بندی کوچک‌تر یا آنارشیستی قرار نگیرد. اگر همه چیز در حال شدن و تغییر است، هرگونه الزام هنجاری برای تغییر زائد و از نظر سیاسی دوپهلوی است. باز هم، دلوز و گاتاری یک توپولوژی از تغییر یا شدن سیاسی ارائه می‌دهند تا به توصیف انواع تغییراتی که پیدا می‌کنیم کمک کنند و ما را به سوی نوع چهارمی از تغییر «انقلابی» هدایت کنند که ما را به سرهم‌بندی نوع کوچک‌تر و آنارشیستی نزدیک‌تر می‌کند. دلوز مشاهده می‌کند: «در هر نظام اجتماعی، همیشه خطوط فرار پیدا خواهید کرد، و همچنین نقاط چسبندگی برای قطع این فرارها، یا (که چیز یکسانی نیست) دستگاه‌های جنینی برای بازیابی آنها، برای تغییر مسیر و متوقف کردن آنها، در یک نظام جدید که منتظر ضربه زدن است» (دلوز ۲۰۰۴: ۲۶۹-۲۷۰). هر سرهم‌بندی همیشه به طور همزمان با انواع متعددی از فرآیندها یا تغییرات در هم آمیخته است.

مفهومی که آنها برای توصیف این چهار نوع مختلط تغییر استفاده می‌کنند، «قلمروزدایی» است. قلمروزدایی روشی است که در آن سرهم‌بندی‌ها به طور مداوم خود را دگرگون و/یا بازتولید می‌کنند. اگر بخواهیم بدانیم یک سرهم‌بندی چگونه کار می‌کند، باید پرسیم: «چه نوع تغییراتی در حال انجام است؟» چهار نوع قلمروزدایی یا تغییری که سرهم‌بندی‌ها را تعریف می‌کنند عبارتند از: (۱) فرآیندهای «نسبی منفی» که یک سرهم‌بندی را به منظور حفظ و بازتولید یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده تغییر می‌دهند. (۲) فرآیندهای «نسبی مثبت» که یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کنند، اما هنوز به ایجاد یا خلق یک سرهم‌بندی جدید کمک نمی‌کنند - آنها مبهم هستند. (۳)

فرآیندهای «مطلق منفی» که از هیچ سرهم‌بندی حمایت نمی‌کنند، بلکه همه آنها را تضعیف می‌کنند. و (۴) فرآیندهای «مطلق مثبت» که یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کنند، بلکه در عوض یک سرهم‌بندی جدید ایجاد می‌کنند. بیاپید نگاه دقیق‌تری به هر یک از این انواع تغییری که همه سرهم‌بندی‌ها را تعریف می‌کنند، بیندازیم.

### قلمروzdایی منفی نسبی

قلمروzdایی نسبی منفی فرآیندی است که یک سرهم‌بندی را به منظور حفظ و بازتولید یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده تغییر می‌دهد. این فرآیندی است که توسط آن سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده با تطبیق و پاسخ به تغییرات در روابط خود از طریق ادغام آن تغییرات، خود را تطبیق می‌دهند. به عنوان مثال، جنبش‌های اجتماعی مردمی علیه سیاست‌های دولت‌ها اغلب می‌توانند از طریق تطبیق سیاست‌های دولتی راضی شوند: اصلاحات قانونی، افزایش نمایندگی سیاسی و حمایت حزبی. این فرآیندها به سرهم‌بندی دولتی از پیش تثبیت‌شده اجازه می‌دهند که دقیقاً از طریق تطبیق با خواسته‌های مردمی، در جای خود باقی بماند. همانطور که دلوز و گاتاری می‌گویند، «[قلمروzdایی] ممکن است با یک قلمروسازی مجدد جبرانی که مانع خط فرار می‌شود، پوشانده شود: در این صورت گفته می‌شود که [قلمروzdایی] منفی است» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۵۰۸). جنبش‌های مردمی علیه جنگ، فقر، طرد اقلیت‌ها و غیره «خطوط فرار» یا بیان واقعیت‌های سیاسی متفاوت از واقعیت‌های تثبیت‌شده هستند. قلمروzdایی نسبی منفی هدفش جلوگیری از این خطوط فرار با ارائه ادغام بیشتر خواسته‌های آنها در سرهم‌بندی دولتی است. با انجام این کار، این خواسته‌ها به عنوان بخشی از خود دولت عادی می‌شوند. بنابراین سرهم‌بندی‌ها هرگز کامل یا همگن نیستند. همه سرهم‌بندی‌ها همیشه در معرض نوعی تطبیق یا تغییر هستند. سوال این است: «آنها تحت چه نوع فرآیند دگرگونی قرار دارند؟» قلمروzdایی‌های نسبی منفی فرآیندهایی هستند که به سادگی یک سرهم‌بندی سرزمینی، دولتی یا سرمایه‌دارانه تثبیت‌شده را بازتولید می‌کنند.

### قلمروzdایی مثبت نسبی

قلمروzdایی نسبی مثبت فرآیند تغییری است که یک سرهم‌بندی از پیش تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کند، اما هنوز به ایجاد یا خلق یک سرهم‌بندی جدید نیز کمک نمی‌کند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۴۷). به طور خلاصه، این نوع فرآیندها، تغییرات مبهمی هستند که به وضوح در یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده ادغام یا قابل ادغام نیستند. همه تشخیص می‌دهند که یک عنصر یا عامل جدید از سرهم‌بندی تثبیت‌شده فرار کرده است، اما هنوز مشخص نیست که آیا باعث یک دگرگونی رادیکال در کل سرهم‌بندی خواهد شد یا اینکه از طریق یک قلمروzdایی نسبی منفی در یک سرهم‌بندی از قبل تثبیت‌شده ادغام خواهد شد. به گفته دلوز و گاتاری، این نوع تغییر به قدری «به شدت مبهم»

است زیرا یک پدیده مرزی است که به دو قسمت تقسیم می‌شود. از یک سو، یک پدیده «ناهنجار» است که نمی‌تواند با وضعیت فعلی امور بازنمایی یا ادغام شود. و از سوی دیگر، مانند یک «فرد استثنایی» است که امکان یک دنیای کاملاً جدید را که هنوز نیامده است، بیان می‌کند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۹۱). این هم امکان یک دنیای جدید و هم امکان جذب شدن است.

### قلمرو دایمی منفی مطلق

قلمرو دایمی مطلق منفی فرآیند تغییری است که از هیچ سرهم‌بندی سیاسی حمایت نمی‌کند، بلکه همه آنها را تضعیف می‌کند. اینها خطوط فراری هستند که از سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده فرار می‌کنند، اما به جای اینکه به طور مبهم بین قدیم و جدید تقسیم شوند، به طور واضح علیه سرهم‌بندی قدیمی و هر سرهم‌بندی جدیدی هستند که تهدیدی برای رد مطلق آنها از همه سرهم‌بندی‌ها باشد. با این حال، با رد همه اشکال سرهم‌بندی سازمان‌یافته، آنها به اهداف پراکنده تبدیل می‌شوند که به راحتی توسط قلمرو دایمی‌های نسبی منفی سرهم‌بندی‌های سرزمینی، دولتی و سرمایه‌دارانه دوباره تسخیر می‌شوند. دلوز و گاتاری بیان می‌کنند: «در لایه‌بندی ماندن - سازمان‌یافته، دلالت‌شده، تحت سلطه - بدترین چیزی نیست که ممکن است اتفاق بیفتد، بدترین چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد این است که لایه‌ها را به فروپاشی دیوانه‌وار یا خودکشی بیندازید، که آنها را سنگین‌تر از همیشه بر ما برمی‌گرداند» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۱۶۱).

### قلمرو دایمی مثبت مطلق

قلمرو دایمی مطلق مثبت فرآیند تغییری است که یک سرهم‌بندی از پیش تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کند، بلکه در عوض یک سرهم‌بندی جدید ایجاد می‌کند. این نوع تغییرات نه تنها از تسخیر سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده فرار می‌کنند، بلکه به سایر عناصری که از تسخیر فرار کرده‌اند نیز متصل می‌شوند. ارتباط آنها ارتباطی نیست که یک اتحاد، کلیت‌بخشی یا کالایی‌سازی را بازتولید کند. بلکه شکل کاملاً جدیدی از سرهم‌بندی را شکل می‌دهد. هدف این نوع تغییر، «پیش‌نگاری» یک دنیای جدید است. یعنی خلق یک دنیای جدید در پوسته دنیای قدیم. این قلمرو دایمی مطلق مثبت از هیچ پدید نمی‌آید، بلکه به سادگی فرآیندهای قلمرو دایمی را که از قبل بخشی از هر سرهم‌بندی هستند، تقویت می‌کند و آنها را به هم متصل می‌کند تا یک سرهم‌بندی جدید تشکیل دهند. دلوز و گاتاری این نوع تغییر را به عنوان حد مطلق که همه سرهم‌بندی‌های دیگر با آن روبرو هستند، توصیف می‌کنند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۱۶۱). این فرآیند قلمرو دایمی نه متعالی است، نه تقابلی، و نه صرفاً بالقوه، بلکه یک فرآیند خلاقانه است که چیزی جدید از سوژه‌ها و ابژه‌هایی که دائماً از همه سرهم‌بندی‌ها فرار می‌کنند، خلق می‌کند. بنابراین

قلمروzdایی مطلق مثبت نوع تغییری است که قادر به ایجاد و حفظ یک جنبش انقلابی است. تا آنجا که یک جایگزین می‌سازد که تقلیل‌ناپذیر به سرهم‌بندی‌های از پیش ساخته شده یا از پیش تثبیت‌شده گذشته است، سازنده است. به این ترتیب، این فقط تغییری از یک سرهم‌بندی قبلی به یک سرهم‌بندی جدید نیست، بلکه یک فرآیند مداوم جهش اجتماعی پایدار است. در ترکیب با سرهم‌بندی کوچ‌گر، راهی برای اندیشیدن به انقلاب به عنوان یک فرآیند مداوم و درون‌ماندگار از چیزی که اغلب آن را «مستقیم» یا «مشارکتی» می‌نامیم، ارائه می‌دهد، که در آن تا حد امکان افراد زیادی در فرآیند کنش و لذت جمعی شرکت می‌کنند.

اکنون می‌توانیم ببینیم که استفاده کلی از مفاهیم «قلمروzdایی» و «شدن» بدون توضیح واضح توپولوژی چهاربخشی آن از تغییر، برای تحلیل سرهم‌بندی‌ها بی‌فایده است. برای دلوز و گاتاری، چهار نوع کاملاً متمایز از قلمروzdایی وجود دارد که برای درک چگونگی عملکرد یک سرهم‌بندی باید از آنها استفاده کنیم. بدون چنین توضیحی، خطر سقوط به ارزش‌گذاری «تغییر محض به خودی خود»، یعنی قلمروzdایی مطلق منفی، خودبه‌خودی‌گرایی، «بدترین چیزی که می‌تواند اتفاق بیفتد» (دلوز و گاتاری ۲۰۰۳: ۱۴۲) را داریم.

### نتیجه‌گیری

تزی این فصل ساده است: آنارشسیسم هستی‌شناختی با آنارشسیسم سیاسی یکسان نیست. هیچ رابطه ضروری بین این دو وجود ندارد. تأیید شدن یا «قلمروzdایی» به طور کلی، در بهترین حالت از نظر سیاسی دوپهلوی است. یک آنارشسیسم فلسفی قوی، مانند آنارشسیسم دلوز و گاتاری، هم شرط لازم «خدایی نیست!» و هم شرط کافی «اربابانی نیست!» را می‌طلبد. علاوه بر این، چیزی بیش از صرفاً نفی‌های هستی‌شناختی و سیاسی می‌طلبد. به یک توصیف عملی، نظری و تاریخی از سازمان سیاسی آنارشسیسم (سرهم‌بندی کوچ‌گر) و نظریه‌ای در مورد چگونگی رسیدن از اینجا به آنجا (دگرگونی انقلابی) نیاز دارد. این فصل صرفاً طرح کلی ایده‌های کلیدی مورد نیاز برای پیوند هستی‌شناسی، سیاست و انقلاب با یکدیگر برای تشکیل یک نظریه کامل از آنارشسیسم در آثار دلوز و گاتاری است. نوآوری واقعی آنارشسیسم سیاسی دلوز و گاتاری این است که دیگر هیچ آرمان‌شهر یا دولت ایستا در انتهای رنگین‌کمان تاریخی وجود ندارد، فقط سیاست خود فرآیندها. بنابراین، چالش امروز ایجاد سیاستی برابر با وضعیت تاریخی ما است - یک فرآیند سیاسی مستقیم و مشارکتی که توسط خدایان، اربابان، سرزمین‌ها، دولت‌ها یا سرمایه‌داری تسخیر نشده باشد. به عبارت دیگر، آنارشسیسم.

## یادداشت‌های مترجم

Analytical<sup>۱</sup>Chaotic<sup>۲</sup>Hierarchical<sup>۳</sup>Reduce<sup>۴</sup>'No Gods'<sup>۵</sup>'No Masters'<sup>۶</sup>

<sup>۷</sup> coup de grâce به معنای شلیک نهایی است که بر موجودی که در حال مرگ است زده می شود تا آن را از عذاب رها کنی.

derivative<sup>۸</sup>

<sup>۹</sup> object oriented ontologists هستی‌شناسی ابژه‌محور (OOO) یک جنبش فلسفی است که بر وجود مستقل اشیاء تأکید دارد. استدلال می‌کند که اشیاء، چه فیزیکی و چه انتزاعی، عناصر بنیادی واقعیت هستند. یک مفهوم کلیدی "withdrawal" یا "کناره‌گیری" است، به این معنا که اشیاء هرگز خود را به طور کامل آشکار نمی‌کنند؛ آنها همیشه جنبه‌ای پنهان را حفظ می‌کنند. هستی‌شناسی ابژه‌محور تقلیل اشیاء به اجزای تشکیل‌دهنده یا روابط آنها با انسان را رد می‌کند. در عوض، یک "هستی‌شناسی مسطح" را پیشنهاد می‌کند که در آن همه اشیاء برابرند و انسان محوری را به چالش می‌کشد. این امر پیامدهایی برای زمینه‌هایی مانند محیط زیست، فناوری و هنر دارد. چهره‌های کلیدی شامل گراهام هارمن، لوی بریانت، یان بوگوست و تیموتی مورتون هستند.

<sup>۱۰</sup> این واژه که در متون فارسی به نظرورز ترجمه شده تقریباً به هیچ وجه منظور از لفظ speculative را نمی‌رساند. رئالیسم نظرورز (Speculative Realism) یک جنبش فلسفی است که ایدهٔ محدود بودن شناخت ما از جهان به رابطه‌مان با آن (همبستگی‌گرایی) را به چالش می‌کشد. این جنبش، وجود واقعیتی مستقل از اندیشهٔ انسانی را مطرح می‌کند و تأکید دارد که اشیاء، حتی زمانی که مشاهده نمی‌شوند، وجود دارند و دارای ویژگی‌هایی هستند. رئالیست‌های نظرورز، با وجود دیدگاه‌های متنوع، در تعهدی مشترک به رئالیسم متافیزیکی، به بررسی ماهیت خود واقعیت می‌پردازند. چهره‌های کلیدی شامل کانتن میاسو، گراهام هارمن، لوی بریانت و ری برسیه هستند. این جنبش، زمینه‌های گوناگونی از جمله متافیزیک، محیط زیست، فناوری و هنر را تحت تأثیر قرار داده است.

Ambivalence<sup>۱۱</sup>non-representational<sup>۱۲</sup>domain<sup>۱۳</sup>complicity<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۵</sup> yuppy گویا به معنای شخص طبقه متوسطی است که به دنبال راه‌های کسب پول از طریق غرق شدن در "سیستم" است.

speculative<sup>۱۶</sup>crypto-normative<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۸</sup> Assemblages در سراسر متن به سرهم‌بندی ترجمه شده است. رجوع کنید به پانویس مترجم (عادل مشایخی) در ص ۱۹ کتاب

توان عمل.

<sup>۱۹</sup> بازی ای که در آن کسی خم می‌شود و دیگری با گذاشتن دست‌هایش بر پشت او، سعی می‌کند از روی او بپرد.

Static<sup>۲۰</sup>

<sup>۲۱</sup> Statistics بازی زبانی نویسنده با این دو کلمه.

anomal<sup>۲۲</sup>

## منابع

**Badiou, A. (1985),** *Peut-on penser la politique?*, Paris: Seuil.

**Badiou, A. and F. Balmès (1976),** *De l'idéologie*, Paris: F. Maspero. **Bennett, J. (2010),** *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*, Durham, NC: Duke University Press.



- Bosteels, B.** (2004), 'Logics of Antagonism: In the Margins of Alain Badiou's "The Flux and the Party"', *Polygraph: An International Journal of Culture & Politics*, 15/16: 75–92.
- Braidotti, R.** (2011), *Nomadic Subjects: Embodiment and Sexual Difference in Contemporary Feminist Theory*, New York: Columbia University Press.
- Bryant, L.** (2014), *Onto-cartography: An Ontology of Machines and Media*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Connolly, W. E.** (2011), *A World of Becoming*, Durham, NC: Duke University Press.
- Debaise, D.** (2017), *Speculative Empiricism: Revisiting Whitehead*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- DeLanda M.** (2016), *Assemblage Theory*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Deleuze, G.** (1994), *Difference and Repetition*, trans. P. Patton, New York: Columbia University Press.
- Deleuze, G.** (2004), *Desert Islands and Other Texts*, trans. M. Taormina, Los Angeles and New York: Semiotext(e).
- Deleuze, G. and F. Guattari** (1987), *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. B. Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Deleuze, G. and F. Guattari** (1996), *What Is Philosophy?*, trans. H. Tomlinson and G. Burchell, New York: Columbia University Press.
- Deleuze, G. and F. Guattari** (2003), *Anti-Oedipus. Capitalism and Schizophrenia*, trans. R. Hurley, M. Seem and H. R. Lane, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Deleuze, G. and F. Guattari** (2014), *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. B. Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Hardt, M. and A. Negri** (2007), *Empire*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Manning, E.** (2012), *Relationescapes: Movement, Art, Philosophy*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Massumi, B.** (2007), *Parables for the Virtual: Movement, Affect, Sensation*, Durham, NC: Duke University Press.
- Nail, T.** (2010), 'Constructivism and the Future Anterior of Radical Politics', *Anarchist Developments in Cultural Studies*, 1: 73–94.
- Nail, T.** (2012), *Returning to Revolution: Deleuze, Guattari, and Zapatismo*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Nail, T.** (2013), 'Deleuze, Occupy, and the Actuality of Revolution', *Theory & Event*, 16: 1.
- Patton, P.** (2006), *Deleuze and the Political*, London: Routledge.
- Shaviro, S.** (2014), *The Universe of Things: On Whitehead and Speculative Realism*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Virno, P.** (2003), *A Grammar of the Multitude: For an Analysis of Contemporary Forms of Life*, Cambridge: Semiotext(e).
- Žižek, S.** (2015), *Organs Without Bodies: On Deleuze and Consequences: With a New Introduction*, London: Routledge.